

کہ در ملا را علی است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا باشد یا خیریت ملا را اعتبار  
 آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را ہمیں گویند و انہا افضل اند  
 از رسل بشر ذکر بندہ در ان ملا باشد بل حقیقت مراقبہ انتظار است و صدق  
 انتظار در طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حوصلہ و قوت خود بیرون  
 آمدہ باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بحر ہوا کے او باشد جل ذکرہ  
 و بی حوصلہ و قوہ غبار کوشش است و انتظار استانہ کوشش این قسم مراقبہ جزئی  
 و قریب الائمہ است امید ہدایت و ہذا ابو بختاب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ  
 در بیان وہ اصل کہ موت بالارادہ را بر ان داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ  
 لیکن مبتدی عاشق را تعلقہ منبتی باید کرد و خود را از حوصلہ و قوت خود بر آورده  
 انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را بقید بین شکل و مثال علم  
 و خیال کردہ در عرصہ انتظار آرنڈ فرووانیت و معلول سے ہر چہ پیش تو پیش  
 از ان رہنمیت + غایت فہم است اللہ نیست بل نگارش نمودہ آئند نماز را  
 حقیقت است و صورتی ظہور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت  
 اختیار سے و طلوع این شرف از راه سلوک بتعنی بروہ اصل مشہور است و طالب  
 صلوتہ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدم جذبہ بر سلوک  
 داشتہ باشد و طیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن توبہ بنصوح و خاک کے گردن دل  
 از آرنڈ ہائے نفسانی کہ مضر را ہر دانست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید تو مجھے  
 مجمل ہولانے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلامی روحت  
 و جسم اللہ کے فطر السموات والارض حنیفہ را شمار باطن خود سازد و یکن کہ سر  
 غیبی در رسد و او را از ولستانہ و منے و ما اناسن المشرکین بے آور و جلوہ کشود  
 تعالیٰ قوت گیر حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

را صفا و یکسپد است و در تو تحلی ذاتی بزبان حال با او بے علتی و بے نیازی  
 مطلب را در میان نهد یعنی تو کل را که برون آمدن از رویت اسبابست و باید  
 اگر لطف حق مدون نماید بینی که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد  
 الله اکبر من ان توجه الیه غیره و صیغه نماید این زمان توجه و بیکر پیش آید و ما  
 انامن الشکر لمن را بزبان دیگر بخواند جواس و قوایش تمام از شمل معزول شوند  
 بصفت عزالت مستحق شود و در اشت قبول خطاب محسوسه با فایده است پس بداند که در  
 عهد امر و اذکر یک اذانت بر آید متذکر حق کند و سبحانک اللهم و سبحک کعبه  
 گیرد قدم در مقام توب و انجا و نه از انجامان ترستی کند که کل کائنات را در شمل  
 ناپسندید که لا اله غیرک بر از کتاب تواری بر آید و انجا خلاصه قناعت در مقام پیش  
 بشکند باز تواند بود که او را که اذانت لباس و بیکر پوشید و کار فرمای او شود  
 خود را بعد قرار داد و مشقت عمل عبیر نماید و درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج  
 تکالیف بر روشن سازند و نور و بے تکلیف شروع بقدرات نماید و کس فتح  
 و بیکرش روی دهد بصراط مستقیم منت شود و سعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه  
 برسد چون درین مقام ممکن شود که همه فی صلواتهم و امنون و صفت حال و  
 شود و اینست حال و حقیقتی اگر کند ذات بر و تحلی کند خواه درین منزل خواهد پیش  
 ازین منزل فتنه حقیقتی باطنش از مجموع امور سرد شود و درو نماید کربان  
 گیر جاننش شود و درین حقیقتی عدمالا عود و دل نشینش کرد و در جانها بقارخان  
 زندی چندند + با مردم کم عیار کم بونیند + زندی چندند کس نداند چندند + بر نسید و  
 نقد بر دو عالم چندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و منظر اسم الله شود و هنوز  
 درو مند باشد این دروست که مقصود و آفرینش عبادت روحیه همین دروست  
 بعد از تحقیق مقامات و به گانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام مصیبت

است یا رغبتی به دنیا و ابرو یا سبب بین است یا کفایت بالابدساش مدار و یا محال الط  
 خلق است یا او قائلش بذكر حق سبحانه و معوز نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد  
 یا در مقام مجاہدہ بانفس نیست یا نظر سے بخود و احوال خود و مداری بکول و قوت  
 دارد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست و رسولک طریق تحقیق ناقص است و مخفی نماند کہ  
 بعضی از اہل نہایت کہ از خود و بائست خود پرآمده اند و راکفنا و عدم احتلاط و مجاہدہ  
 بہت بعضی ازین باب حقانیت ثابت نماندہ اند لکل وجہت ہو مولیہا اکابر خانوادہ  
 نقشبندیہ سے فرماید قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہرگز اور دین راہ و انگیز  
 شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و غفلت  
 و صبر و توحید و توجہ سایر مقامات کروہ اوقات مصروف ذکر الہی گردانند  
 رعایت مذکورہ را سفر دور وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام مذکر و توجہ و ازہ  
 و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بکذبہ میکشد و بہر  
 جذبہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بہت سے آید و حقیقت توجہ  
 مذکورہ مراقبہ مذکورہ کہ وجہ از وجود یا داشت است و صفت رضا بعد  
 از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن باسانی روسے نماید سہل و خستہ  
 شرح رباعیات خود کہ از مصنفات و قیقہ شدیفہ ایشان است و سنہ  
 بسلسلہ الاحرار نگارش فرمودہ اند سہ این سکہ کہ من زوم بنام فقر است  
 وین روشنی از نور تمام فقر است + برخیز زہ خواجہ احرار بگیرد + کان راہ  
 زہر حد مقام فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ  
 اسرار ہم طریقہ علیہ احرار یہ نقشبندیہ است اول و راہ ایشان در اوراک  
 بسیط است کہ غلبہ بہت حقیقہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات است  
 و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این منہ را کہ مخلوقہ اوراک مرکب و ظہور

تجلی صبح سعادت وصول است حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ و رغبات  
کشش و انجذاب اور کات تمام از میان رخت بر بندہ بل نسبت آگاہی  
نہیں مشور سے نماید تعبیر بقنا و فنا کے فنا سے کند تو اتر این نسبت را وجود  
عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواتر و را عظیم سے شہد سے حاصل  
اعدام اگر تو اسے کرو + کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت  
سے گویند وجود عدم منجر بوجو و فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا کے صفات بشریت  
سے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بعض عنایت لوزے بخشید کہ در بر تو آن  
نور و بند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے ست از وصف حضور ذاتی آن حضرت  
بخودش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چیز  
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا بقا است  
این وجود را وجود فنا سے گویند و سے گویند وجود فنا بوجو بشریت ہرگز  
عودنے کند یعنی عاۃ اللہ برین جا سے ست کہ مثنوی بہ اوصافش رو  
نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان و برین منزل سے ست این کشف را کشف عالیہ  
سے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے و شہود ذاتے و یا داشت میکنند و حقیقت  
ان بعد اللہ کانک تراہ را ورین موطن میدانند و رویت اخروی را نیز  
ورین منزل اثبات سے کنند و فرق میان احسان و رویت ہجوں فرق  
میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب  
سے دانند و سے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ بصیرت است اما چون  
حق سبحانہ خبر دادہ کہ سپہ پارہ چشم را مدخلے خواہد بود و آسنا و صد بقا اگر  
می گفت پیشانیے شمارا مدخل خواہم داد و آن زمان نیز ایمان سے آوری و شہود  
مانظرت سے اللہ را بیت اللہ فیہ او قبلہ او سہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسم معائنہ  
 بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضی گروه اند، مگر اہتمام ایشان و تکلف غلبہ  
 و غلبات آنست در غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نسبت از نظر ایشان  
 محومی شود و از صفت و فعل جزوات هیچ نمی بسیند و در عرصہ وجود جزئیات  
 بحث در نظر بصیر نشان نمی مانند اینست نہایت مقام انبیا و اولیا ان کے  
 ربک المنتہی و لیس و رار العبادان قریب شاعر تم فرمودہ اند کہ عین الیقین  
 و رذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ اسما و  
 صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم  
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین  
 نیست چہ حاضر در کہ صورتی پیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیقت  
 سبحانہ و همچنین تجلے معنوی نیست داخل نیست چہ حاضر در کہ صورت علیہ پیش  
 نیست با علم آن کہ معلوم حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید  
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دوران موطن جز تجلے ذاتی  
 تجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اسے موجد کامل صاحب  
 ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی تو چہ فرق میان  
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پروردہ اسما و صفات است  
 با جملہ ہر چہ حاضر در کہ هست تجلے منسوب بانست فائز و نیز از بعض مقدمات  
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی کند دوران کمال  
 پیدا کند از تجلیات صورتیہ و معنویہ فراعنی خواهد داشت خلاصہ و مقصود ہر  
 تجلیات صورتیہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صورت حسیہ و علمیہ حاضر او باشد  
 از حضور صورت فقط فراعنی خواهد داشت اگر گفتہ شود کہ از تغییر تجلیات صورتیہ را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با اعتقادات خود داشته باشند  
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افنای سالک است  
 چنانچه مقرر ارباب نیست میگویم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی نیست  
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت معقده صورت حقیقت  
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حق است با تقریر صورت علمیه  
 و در هر که با جمله و در تجلے معنوی باطن و پرده علم گرفتار معلوم است بتفصیل قطعاً  
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیه و تکلیف مندرجه در آن نسبت  
 صورت مادی صورت متفرق و پریشان است لکن فرموده اند توکل نیست  
 که ترک اسباب کنند و نشینند چه این سوی اوست بلکه قاست بسبب  
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بسبب برند و خست زیرا که سبب مثل  
 دروازه است که حق سبحانه برای وصول مسیبتان ختم است درین میان کس  
 دروازه را بندد که از بالا خواهد برتاقتن بے ادبی کرده باشد چه دروازه  
 بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند  
 خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا برتابد کمال فرموده اند تا حضور ذاتی که  
 حضور صفات عبارت از آنست ساک را حاصل نشود از تقدیر توحید جسمانی  
 خلاصی نیابد چه توحید صوری و در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی  
 خود را و غیر را و جو حق میدانند و در وقت تمیز و تفرقه باقی است روح یقیناً  
 و احوال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چه این موجد توحید  
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققین است رضوان الله علیهم اجمعین رسیده  
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و انشد من و را هم محیط که تمیز به صرف کسزه از صفت  
 تمیز است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را یقیناً و احوال نرساند حجاب

از چهره مقصود بر بنفیت اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر که در تقدیر  
است روی رفته می نماید غلبه تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود  
که حق سبحانه بوجوه و موهوب صفاتیکه مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرف  
سازد و درین کسب را اصلا بدخل نیست بجز موهبت اوست سبحانه شایسته  
روزی بعضی علماء و ران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس  
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس  
آن صور علمیه است که بر آئینه ذات افتاده تر و دومی می نموده اند که اگر عکس تصور  
علمیه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیته وجود مطلق تعالی شان لازم می آید  
در نبوت حضرت خواجه قدس الله سره الا قدس لیس وقت ایشان رسید  
رسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده آ  
بی نهایتی حق سبحانه زبان معنی است که در اجسام است باعتبار طول عرض بل  
آن معنی است که بی تعیین و تمیز است و بیکر محل آن صور ذات نیست که محلیته لازم  
آید بلکه محل آن در هم است چنانچه صورت متعینش در آئینه نه درون اوست و نه  
برون او و هم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال است که از امثال  
متصل گویند که آئینه همچنان بر صرافت و پیرنگی خود است بی جهت درین محس  
فرموده اند که توحید حاصل نمی باید کرد و توحید محققان تکلمین لا موثر فی الوجود  
الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اودن و خود را از ان خالی سازند  
اگر چه بعضی از متاخرین علماء قدرت موثره را ببنده هم فی الجمله اثبات میکنند  
و توحید ایشان لا عبود الا الله است اما مذہب صحیح همان است لا موثر فی  
الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی  
صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

شب روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از جهت اتق  
 نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بر شریعت بودن است تو حید سالک نیست  
 که بتعین خود که انابر سر اومی افتد اضافت کنی و از استعدا و او شمارے و  
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشد  
 درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده است  
 که سالک بتخلق شود و بجمیع اسما و صفات الهی و مہنوز و اصل نباشد بان سخن  
 مشہور تناقض دارد کہ تخلق با خلاق الہی بعد از وصول حاصل سے شود  
 فرموده اند کہ در کلام ایشان لفظا تو اند بود و واقع شدہ پس میتواند کہ بعضی  
 را و سیر الی اللہ پیش از وصول سر دست و ہدایا اکثر است کہ بعد از وصول  
 بتمام سیر فی اللہ حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح ساز و و تخلق قبل از  
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است شب روزی نظر  
 مبارک ایشان آن معرفت و آردہ کہ حضرت مخدومی جامی قدس سرہ  
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاہ باشد کہ در حال حضور فی آن کہ از  
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیہ برین طائفہ کشف شود آزا کاشف  
 خوانند و مکاشفہ ہرگز کاذب نبود چہ مکاشفہ عمارت است از تفر و روح بطلانہ  
 منہیات و رجال تجر و از غواشی بدن فرمودہ اند کہ این مضمون را حضرت  
 مخدومی قدس سرہ از ترجمہ عوارف گرفتہ اند و تحقیق نیست کہ بعضی مکاشفان  
 کہ خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینی کہ برہر کہ ملہم  
 میشود خطارا اسجا و خلی نیست درین محل درویشے معروض داشت کہ بعضی  
 علوم یقین کہ بطریق الہام معلوم میگردد و نیز خطای یافتہ سے شود سبب  
 آن چہ باشد فرمودہ است کہ بعضی از مقدمات مسلمہ خود کہ پیش



صاحب این دید نسبت یقیناً مقرر است آری بان علوم ضم کرده است خطا این  
 راه آمده و الا خطا در صورت علوم ملهمه چه گنجاے علما کے علوم عمت یہ کہ  
 مراعات تو این منطقیہ نمائند گاہ خطا در فن نشان راہ می یابد کہ شش  
 همانست کہ مقدمات مقررہ خود را یقیناً خیال کرده در آن دخل داده اند الا  
 منطق علمی است کہ رعایت او ذہن را از خطا و فکر نگاہ سیدار و اگر استعمال  
 صرف منطق می بود بے ضم مقدمات خود بہر گز خطا سے خورد و انگاہ فرمودند  
 کہ بہتو جهان الی اللہ کشف بیخ در کار نیست کہ کشف دو نوع است دنیوی آن  
 خود اصلاً بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت بسین شدہ است  
 برای عمل کافی است و بیخ کشف بان برابر نہ است میفرمودہ اند شایع تر ابا  
 بر تربیت و ارشاد و خلق یکے آرزو یہ چیز است و میشود و الہام حق سبحانہ یا حکم و امر  
 یا شفقت بر خلق اللہ یعنی چون خلق را بر ضلالت می جنبید و ضلالت را  
 موجب عذاب و ضرر آنها میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان بخواہند  
 پس مقتضای شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ  
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث  
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را و اصل سازند و شفقت مستط  
 نیست امر زاند می ست در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این  
 طریقہ تربیت انجذاب ایمانی است کہ دعوت تہمت انبیاء و رسل بدان  
 واقع است ~~ست~~ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت  
 بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد  
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت  
 مشرف بہ مرتبہ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات ہساو

صفات سالکان طریق دیگر را به تفصیل حاصل میشود و دیگر است این حصول نسبت  
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بر تبه ولایت خاصه میرساند  
 اول در آمد طلاب این طریق و در هر حد فناست و معنی اندراج نهایت و ریاضت  
 که کبرک سلسله با اشاره بدان کرده اند اینجاست **محل** بتقرب ترقی بعد الموت  
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی نسبت صحیح  
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه و رأید و آداب شریعت عا کما حقہ کا آورد  
 و او را از افواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد  
 از موت احوال و افواق این طائفه اش بدیند حضرت خواجہ روح البدر رحم  
 بعد ازین نقل تا قلی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را بعد ازین عالم وقت  
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از آن چه زبان مبارک آورد و او  
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب  
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است روح ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم  
 نیست ع این داشته باش که در گزینچ مباحث **محل** فرموده اند طریق  
 انجذاب و محبت الهیه موصل است در او را روی خبر لبوی ذات حق سبحانه  
 نیست بخلاف طریق دیگر که روی بجانب انوار سر و از مدلاجرم بعضی همان  
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت و بر جمیع افراد انسانی است اما پوشیده  
 اهل این سلسله علیه نقش بندیه تربیت همان انجذاب میکنند **محل** فرموده اند  
 رویه بالبصر بعد از موت است چه رویت انکشاف تام است و تا روح متعلق این  
 بدن است انکشاف تام صورت نمی بند و چه هر جنبه که تعلق کرد و لا اقل علاقه  
 حیات باقی خواهد بود اگر چه بصرفست اصلی بنام تعلق خود باقی است **محل**  
 بتقرب بهماع فرموده اند انهای که از صوفیه صافی بهماع نغمه قائل شده اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود  
میباشند لاجرم روح و راوراک معانی بیشتر می رسد محبوب آنها معنی است نغمه را  
مثل زیور آن می مانند و الا بنفس نغمه مبتدا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ  
سعدی را بر خوانده سه که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حفظ نفس است  
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیت یعنی اگر رایی و مستمع از اهل نفس آمد  
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی  
است و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور است که از شرایط نغمه  
یک آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان محروض است  
که محبت حق سبحانه را چه علاستی است فرمودند بتابع تمام آن مخلص عرض کرد تو آن  
که صاحب اتباع را مطلب بهشت یا شد یا رستن از عذاب و فرخ فرمودند تا چنین  
کسی صاحب اتباع تمام نیست و او را از اهل شد نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری  
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش حرم حق سبحانه مطیع نباشد در روزی  
فرموده هر طریق سلف مشایخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات  
مشغول میشدند چون مولف قریب آنی که خواطر و هوا حس است بترکیه و در مشی  
بقدر تزکیه نورانی قوت می یافت تا بجای رسیدند که بر حق سبحانه نزو  
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از او میدیدند و صورت  
اجسام عالم و رنگ سرابی که نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم بینا  
و توحید صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نه انگاه  
فرموده اند طریق علیه نقشبندیه قدس الله سره را با لیا همان طریق سلف  
است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنکه  
از راه توحید صورتی میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده اند که شخصی بخدمت

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی سہلک و اچھلال ہشتہ باشد و اگر مہر نمود چنانچہ کے  
 تحصیل مقامات کردہ است و نتیجہ مقامات را کہ سہلک و اچھلال است وین  
 عالم نیافتہ این اگر مست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اگر کم عند اللہ اتقا کہ ناطق برین  
 است کہ فرمودہ اند کہ ولایت بفتح و او قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ وارد  
 و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگردند این تکوینات  
 تعلق دارد و خوارق و تصرفات و اہل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال  
 کردہ کہ برکاتی کہ بستند ان میرسد اثر کہ ام قسم است فرمودہ اند کہ اثر ولایت  
 بفتح است و در اثنا سے آن بیان بقرب استقا و ہ طالبان است فرمودہ  
 کہ ہر گاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ مرشد میشود ہر صہ در ان آئینہ است بقدر  
 مناسب بر تومی اندازد و انگاہ فرمودہ اند کہ کسی باشد کہ از ان دو قسم ولایت  
 اورا یکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر و استہ باشد  
 یا شخص کے از ان دو بیشتر بود و دیگرے کمتر مشائخ نقشبندیہ رحمہ اللہ را  
 ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدا ہی  
 ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بکے از خاصان سیکندار و ولایت  
 بفتح را با خودے برد و نیز فرمودند گاہ بکسر زلتی ولایت بکسر را از اول ہائی مشائخ  
 چنانچہ این فارض رحمہ اللہ از ان نیز تقال ہی آدو وان در کلمات مسطور  
 است شب روزی فرمودند کہ معاملہ بر رخ و مشر خوش معاملہ دور و دراز  
 انگاہ سکونے و تاملے کردہ فرمودند سبب سعادتی برابر این نیست کہ کسی  
 را نبے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بیدانکہ دوام الش حاصل شد ہیج  
 انتظار ہی نبی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی کا سور با خلاص و محبت  
 است و خاصیت محبت سو خاتن غیر محبوب نر دست با این ہمہ پسندین

تکالیف شرعی بر او نهد و ملک روزی تقریباً عمر ارض بعض منکران به فقر اراض  
 فرمودند و لیا از گناه محفوظ نیستند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاہ ظاهر شود  
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان  
 که دائم با اکثر و رانند که امست و رین میان اگر احیاناً بجا شربت چیزی صا و شود  
 ایشان را و ران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را  
 در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله  
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر و کسوت  
 دنیا می بودند بچسپ بعد از موت هم قبول نمیگردد و از طعن مردم خلاص نمیشدند  
 این که مقید عان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند بسببش  
 همان است که این بزرگواران بنابر حکمتی منصف خلافت در دنیا بودند و الا  
 چندین تن از صحابه که باه انزرا کشیدند و بوضع فقر و تجرد زندگانی نمودند  
 بچسپ از آنها حرمی نمیگویید و سخن از اصحاب گفتن از شراط وین ایمان  
 نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمی دانند و در ایمان  
 ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای  
 حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبد الله سلمه الله نخستین  
 فرزند و پند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان  
 ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردود و او کشته و رین  
 خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان بکانه + افتا و ورین  
 سیاه خانه + طبع غزل نشاط میگفت + دیدم ناکه بهار بشکفت + تارنج  
 شناس نیز بین کرد + بشکفت بهار و خط آورد + و چون یکی از وریشان  
 در واقع دیده بود که در خانه ایشان پسر سه حمیده سیرت خواهد شد باید که

اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند جنہیں کروہ اندھیا نکہ  
 درہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اندا تہا کہ فرمودہ اندسہ  
 درخانہ کترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خستہ ملک او + اشارت شدیغ بر او  
 وورین منظرہ بتقریب اذان واقامت بسبع این طفل کثیر السعادت ابیات  
 بدیعیہ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آورده اند ما بہ نسبت و و بہت  
 ازان ایجا کتفا نام سے بر خیز ہلا موزون غلیب + در گوش من آربانگ  
 لاریب + این خستہ کیسے نیاز مند است + یکا شہدم از لبت بسند است  
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بپیرم + یک شعلہ نورد و بروزم  
 تا خانہ ماسومی بسوزم + خود را بتو بازے سپارم + سے بپیرم و شعلہ سے گزارم +  
 در غوریم از من سیر روز + خود شعلہ خویشتن بر افروز + اسے دوست بحق  
 دوستار می + خواہان توام بجان سیاری + عزیز ہے وصل جاودانی است  
 در پیش تو مرگ زندگانی است + گر خستہ الصلوٰۃ کوئی + ہم خود بصلوٰۃ  
 بیوتی + ویر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دود  
 در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + ابقا وہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوا لہ سے  
 یصلی + کروند و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ کوئی تا  
 بچوشم + اینک چو صدق تمام کوشم + در ہزہ اللہ از شوم نیست + حاجت  
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم  
 است + من یکدم سر و نام دارم + یک شمع حیات کام دارم + از شمع کفایت  
 است این کار + چون من بروم چہ کم بسیار + چون درنگری غرض تمام است +  
 سر شمعہ شمعہ ہم بنجام است + گر شمعہ رسد بہ تشنہ کامی + سیرالی اوست  
 ہم بکامی + فی فی غلط مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

در ایامی ازل بسی شکر گشت + سبحانک ثبت این چه حرفت + و ایام طفولیت  
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلمها که عنقریب ذکر ایشان نیز بسیار  
 والد بزرگوار خود بنظر رسید و بود و نیز دوران ایام حیات حضرت والد  
 ایشان طاب ترته حضرت ایشان ما را قدس الله سره امر توجیه و دعا  
 در حق این دو نور دیده نموده بودند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین ملاحظه  
 فرموده چنانکه حضرت ایشان خود و رکن توبی که باین دو پسر زاده گرامی مسل  
 و استشته اند تفریح باین معنی نموده اند بنا هومی سله مرتبه فقیر بدولت علییه  
 حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بمن  
 غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود  
 و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حضور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند  
 که با ایشان توجه بکن با مرا ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بجدیکه ظاهر  
 اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که بپرکت حضور ایشان آن توجه شمر  
 نتایج باستانی کلامه الشریف چون این و برادر والا که بحسن شفقت و  
 اهتمام خدمت خواهر حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح  
 بهره ور گشتند این مخدوم مزاده برگزیده انجناب شغل این طریق علمیه  
 از شیخ الهدا و دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله  
 سبحان که رفتند و پرکت آن نظرات که سابقا ذکر یافت و نیز همین همت و  
 صحبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود با نصیب شدند با کمال  
 فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره  
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و در عرض انصاف بسیار  
 تمام و ریزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرض انصاف ایشان

ابن عريضة عليه ست كما اذا نجا بكمال عقيدت بل بوفور فضيلت ايشان را  
 توان بر و هو هذكا عرضيه محتوايه على سري الاخلاص و مكامن  
 الاختصاص من الملوك المفلوك اخضر عبدا لله عبدا لله الى اسوة  
 اهل الصلوة فدوا رباب السلوك يتلم الا سلامه صباح انظلام امام  
 الا قام و منبه النيام الاجل الاكمل الباسع الا وسرع العجز بالخير المنير  
 مشيدار كان الملة و المتظهر من الماثور و الذلة و الناطق بالحق و الصواب  
 و للعلق كنف اللوح و الايا بقائمة الدين و قايمة احكام المتين و المتكمن  
 على مسند الافادة و المتصاعد من جضيض العادة الى ارضق السعادة  
 قلا و نزل كبان الطريقه و حارز عمرا الحقيقه لولم حداقه الا كان و انوا  
 حديقه لا عيان فارس مضمار الخطاب و حارس سر الكتاب المتعين  
 على وساوثة و راثة المصطفى و المتصف على جادة خلاقه النبوي  
 و اقتديران المحبة لقاؤه و منهل عطش المهج سقائه حلال عقود الاشراف  
 و ادلال و فود الاشرافيه ليس مكرمة من الله الا له فيها بطا من و  
 موهبة الا نصيب كل من الصفوة شعشعه مرينيه تشبه الوافي و العطف  
 شعبة مزد و حه كرمه الما ف نه التقديرو على مشالح الزمان و التفوق  
 على بصير الدوران تسخير بملاحظه اطوار من طوبى الوالاية و  
 يستطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل لنهاية من مستندا بعروثة  
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال و من اعتم بمجال خلاص  
 فهو الذي استعد بنيل الاماني و ناز لحصول الكمال فهلوا يا ايها  
 المتردين في نيا في الطلب و تعالوا ايها المشركين الى عبادان وصول  
 الرب و اقرعوا باب واسر التي يعلم بمبنيح البركات دعا كفا على حضرة



التي تسمى بعد ان الخيرات وترقبوا من تلبطه حصول المقاصد والمرادات  
 وترصدوا من تصرفه نيل المكاسم والتعدادات هو الشيخ المكي سيدنا  
 ومولانا ملاك الدين الفاروق النسب الحمدى بحسب السهمك  
 المولد القدسي المحتد بلانديسى في حقه عنبة والسمناني في امره  
 عبرة طرد الطوسي عند ظهوره وفر الفارابي من سطوة طلوعه في مقر  
 فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم كثير ماله وضاعف كماله  
 واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاخران والاوماهر غامر  
 ومدار حمار مجرمة النبي وآله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار  
 الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدي ليس لي  
 طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مكر متكو ومرحمتك قلب  
 قاسبه باصناف الذنوب والاثم ونوادي مظلمة باصناف الذمات  
 والجرائم ارحموا علي حوال وانظر واعلى سيرتي وبال حتى استخلص  
 منها في الجهالة والضلالة واسرتني على معارج التعدادة والكمال اليع  
 ليس اب مشفق الا انتم ومهرب وما رب الا حاضر تكو كل زمينة عمر  
 وجل وقاتي وعمامة شهوازي وسنواتي مصر وفة بمدحك العالي  
 ومحمد تكو الهنيه واقتصر على لقائك كون كان لي الاربة والمنية  
 سيدي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي  
 اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذوالقدس  
 عز شأنه وجل سلطانه انتهى وعرض بزبان فارسي ورعاية فصحت  
 وبلاغت تير بيار مرسل واشتهر انما اكثر به شخط ايشان نزور اتمت لكن  
 ازخون تطويل عثمان توسن خامه رشيد وبيدار وحق سبحانه ايشان راز

میراث منوی پدر بزرگوار برود و فرادان بخشا و بالایی و الا انما و حواجه محمد عبد الله  
 سلمه الله فرزند دوم حضرت حواجه ما اندطاب تریبه السان و زاوت در آن خلعت  
 بر او بزرگ از ما و دیگر کند و ایشان از و الود و دیگر و واسطه میان ولایت این  
 دو کرامی بر او چهار ماه اکثر چنانچه همدان منوی و الود اجد ایشان قدس سره  
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند فرموده اند و آن اینست  
 تاریخ کی چو شد نمودار + هنگام تولد و گزارد + افتا و هجره بمطالم + ماه ربیع پگاه  
 ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید  
 از شب + چون روز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + و ظلمت  
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان و الا چند بیت زیاده و عای این نور  
 حدقه سعادت بزبان قلم لازم الهیبت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود  
 حرفی بیان نهد و بنام هوسه یارب که طلسم خود کشتانی + این طفلک مابا و  
 نمائی + خود را تمام خود گذارد + چون نخل زوانه سر بر آرد + چندین همه آفتاب  
 رفتند + و بر بحر چون جناب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + و موج  
 خودش کن بر ایشان + باشد کام از او بر آید + چون نمیش از تو یادم آید پس  
 تشنه و لب خرابم آید دست + در حسرت یکدم آید دست + هر که شرح تو بنم  
 و العطش آید و نشینم + اسه بحر طرب بکام من شو + امر و زبلی بکام من شو +  
 من جام چه کنم گدایم بهشتاق تو ام که من کشایم + اکنون دستم کشا و بهتر  
 بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصل نمیشد + حیران و غموش  
 بایدم زیست + این مخدوم زاوه از زاوه در صورت و شباهت و سیرت نشا  
 تمام پدر بزرگوار خود در از حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه  
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله البطره و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علی بن نصیب فراوان یافته اند و  
 در آن علم و حال و قهتای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر از حضرت  
 ایشان ماقدمس اند تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه و از او بی پایوه  
 و سوار توجه شتوان ایشان شده در سر بند روزها و در خدمت علی بن سر برده اند  
 و اطمان و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح موقت  
 و غیره یا بعض رسا کل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم  
 و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایته برداشته را قلم اخرون چندین  
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاوه  
 عالیشان آستماع نموده روری فرمودند که او از محمد می الشربانست و از محبوبانست  
 و از متلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تقوی وقت دیگر فرمودند  
 که اگر آن نبود می که این خواجہ زاوه ماورکمال دست مشرب و شوریده عالی و  
 بی تقی و تعنی بودند که ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده  
 والد بزرگوار خود نشسته بافاوه و افاضه طلاب می برداختند انتهی الحق این  
 مخدوم زاوه در غایت بی تعنی اند و از آنجا که متلوب نسبت توحید وجود گشته اند  
 از نظاره مظاهر جمیع حظ فراوان دارند و از استماع سرود و انعامی نیز لذت  
 بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج بر کوه چاد  
 بیابانها میفرمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم در سر و از دل پرور می آرنند  
 و خو و نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلاخطه انستاب خود بخدمت ایشان مخلص در آن  
 احمدی مینمایند روزی را تم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیده فرمودند  
 س کشت گلستان بهانه ایست نگار ای بوی تو آواره کرده با و صبارا به اشاره  
 به فقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروف است

داشتند و راز نهانی بلبس از دل امشب بخوی کبوتر که او بلبل ما را خالق مجرب  
 ابروت بسجود پیشه دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان ما را قدس الله سره  
 در کتب و آیات کاتب عالیه تمام نامی این مخدوم فراده گرامی است در  
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه کتبه بسیار لطیف  
 آن فرحت فراوان بجدول بنجامیدار شمول نسبت حضور و استیلائی آنکه اندراج  
 یافته بود نیک و مبارک است این دولت که شمار آوردم چهار ماه پیشتر شده است در  
 سلاسل دیگر اگر در ده سال بتیسر گویند و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر  
 این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم  
 احوال از شانیه عجب مبراً اظهار این نعمت نموده آمد لکن شکر کم لازمی که نقص  
 قاطع است نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت  
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارونمانند اما در غلبه این حال آرد  
 شرعیه مانیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی گمانی بجای آرد استی علی  
 الایحار و این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد ثانی و محتویست بر فوائد  
 ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع ببفصیله فلیرج الیه و نیز این قره این  
 ولایت عراض نمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل شده است  
 که از آنها بقل دو عرضیه اکتفا میرود و عرضیه اولی عرضداشت بنده مجرب  
 بر تقصیر محمد عبدالقادر آنکه اوقات گرامی بدعاس سلامت آنحضرت میگردد  
 و ندامت و شیمانی که بر دوری از خدا و مان حضور و اراد آنقدر است که گفت  
 و نوشت نگونی چندین شوریدگی و سر و گردانی روی داده که بشبه از ان شمار  
 نتوان کرد سر پای و روانده است و باین خداوند کرم را شکر که در نسبت و  
 رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی است و اما وصفنا و عینا و اثر افوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن صلی هوای غربت و در سر نه ماند و نسیم  
 غریبه بر او میدهد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با بیخ از نهال التفات نیست  
 بدریای عالم آب از سر گذرانده اند اینچنین لطیفیل خدمتگاری تو بندگی آنحضرت است  
 ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باو عرض  
 ثانیه عرضه داشت که ترن خدام و ائاد و گاه محمد عبداللہ بعرضل قدس بار یا فیکان  
 و راه بروگان محفل خلدیشا کل حضرت خداوندی قباہ گاهی دام ارشاد و میرسان  
 که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز سطلبد تا امر انجام کار چیست  
 و آخر بجا کشد شورشی شکر است سر با پیچیده و دریای حقیقت سون جهت هر لحظه  
 موج و دیگر بروی کار دارد و دو قطره را با موج نودون شریعت عشق بهیات بهیات  
 چه مینویسیم در حضرت قطب دایره ظهور و یوانگی شکر و گیرید یوانگی بخشند که کریم  
 و که خندم و که انتم و که بنیم + آموخته امستی باز دلبرستانه + اسی قبله خدایرتاران  
 گرمی نمایند تا از گرواب چون بساعل هوش انتم زیاده برین کس تاخی است  
 البودیتہ انتہی و از اینجا که این نوزویدہ مخلصان حقیقی را با این خدمتگار تحقیق  
 التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا شتابه انفاس نفیسه باین نمده  
 مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم  
 می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که در آن منظومه سابقه در حق  
 ایشان نموده اند با جابت قرن گرداناد و ایشانرا به نهایت مراتب تکمیل و المال  
 برساناد و بحق اهل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال بن دو فرزند برخوردار حضرت خواج  
 بزرگوار قدس منزه زبان قلم بذر خلفای کبار ایشان گو یامیکرد و در ازان جا که  
 اعمال و اعلم و اکمل و عظیم خلقای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند و شنا  
 اللہ بصره الا قدس منرا و ازان بود که نخست زبان خامه را بذر ایشان شیرین

سازیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفا و ائمه میگردیم لیکن چون احوال حضرت ایشان  
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر را بجزم و ذکر دیگر  
خلفای حضرت خواجہ را قدیم داده مسکله بتمام این کتاب ذکر حال آن مرموم حکم  
ایشان و فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه اللہ تعالیٰ  
آن جناب بزرگ زاد و پائی و پارسند و سالشت و از اجله صحاب حضرت خواجہ  
ما قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس پیش از شرف و وصول بکستان ایشان در خدمت  
حضرت شیخ الحدیث که از خلفای حضرت مجدد و بانی سید علی قوام بودند قدس  
اللہ سرہماکے بوده و جناب شیخ بوس الطاف و اعطاف کثیره می نموده و زمان  
ایام طلب که حضرت خواجہ با خدمت مشایخ بلبلر و دیفر بوده اند در وقت تری از  
قرامی سنبل که از بلا و نالیه و بلی است صحبت شیخ الحدیث نیز رسیده بودند خدمت  
شیخ تاج ایشان را ولالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجہ ماوراء  
باب استخاره نموده بوده اند و از کار خواجگان نقشبندیہ روح اللہ روم  
رخصت آن انساب نیافتمہ از انجمنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند  
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الحدیث را معتقد می بوده اند چنانچه از بعضی  
مرقومات ایشان هویدا است چون حضرت خواجہ از سفر میان اترک ماوراء النہر  
بہند مراجعت نموده بارشا و طلباب توجه فرموده اند و شیخ الحدیث نیز سفر  
آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل  
نائب ثواب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم  
از سر ساخته بکار بست شرفیستمانہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع  
و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشته اند  
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اخصاص گردانیده چنانکه گویند در میان

ستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج و گیرے ہووہ و نیز ستمسار  
 احوال و پریشاں سرار بسیار دلیری سے ہووہ و اگر ایشان را گاہے شلوب  
 می و ریافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم کے کشیدہ  
 چنانکہ و رذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی ہووہ اندیا باجملہ لیدارانکہ حضرت  
 خواجہ ماسخ را آشنای نسبتہامی علیہ اکار نقش بندہ میر کر و امیدہ اندیا جازت تعلیم  
 طریقہ و اوہ اند کو بند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز کر و یت شیخ تاج بودم  
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ مانور  
 شدہ اند کہ مرا اجازتے و ہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر وہم  
 و معاملہ امر کے بند کہ از اکار نقش بندہ اورا مشیر با جازت باشتدیشاید  
 مقارن آن من و معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا و خدمت حضرت غزوان  
 خواجہ علی را یعنی قدس لند روہ کہستم حضرت غزوان طلاقہ مبارک خود را  
 بر سر من نہا و ہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را  
 معروض داشتتم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان منظور ہووہ بود میان  
 نمودند کو بند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت و اوہ اند و نفس و نظر  
 آن جناب اثر کے پیدا گشت ہر کر انکر این طریقہ تاقین فرمودے  
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوے و احوالات روے نمودے  
 در ان ایام شیخ از حضرت خواجہ خصت سنبل یافت کہ اشب و کنار  
 و ہلی بنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ  
 بود فرود آمد ان غزیرا الہیہ بود و یرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر  
 این سلسلہ علیہ بر وار و با جابت رسید ہمان شب ان صاحب را حالات و  
 جذبات کثیرہ روے و او کشف ملکیت و ارواح و امثالہا میسر گشت ان

احوالات حاصله را بزوج خویش در میان نهاد تا پیش زفته معروض از زوج  
 را از استماع احوال زوجه شور و جنبه بر سر و پید و حال آن که پیش ازین بچند  
 روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه  
 قدس سره در یوزه نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشته بود است  
 حضرت خواجه بنابر حکم جواب داده بودند که او را از انصیبه کسب نمایند  
 شیخ آن خبر و حشمت اثر را بان در ویش گفتن مصلحت ندیده تا آن  
 شب آن در ویش از سر طاجون پیش گفته که ما التماس کرده بودیم بان  
 تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آن شیخ  
 شنوده بودند مذکور ساخته بجز و استماع آن سخن آن در ویش نمحن گریبان  
 چاک زود بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و اطفال و خیران روس  
 آستان حضرت خواجه نهاد و در راه چندین جابر لاسه و وصل افتاده و  
 دستار جامی و پایی افزار جامی و بیان حالش سه و همه شهر چون نیست  
 یکی شیدائی خرقه جامی گرد و ساغ و دفتر جامی و تا همچنان شوریده و پریشان  
 بسجد خواجه عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با اضطراب  
 و بیخ و تاب تمام و دیده آن تنگ گل را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است  
 اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرانه چهره ایشان جدا سازند حضرت  
 خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بوسه در او چون چند بار  
 با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت با و فرموده اند که ای  
 فلان باینج کاری هم داری وی بشویش تمام گفته هر کاری که دارم با تو  
 دارم هر کنگان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی انگاه فرموده اند که بان سو  
 پیشانی ما بنگر بجز و یک نظر بر جبهه ایشان کشاده پیش گشته و بر خاک افتاده



حضرت خواجہ برجاستہ اندوکی را بنگاہداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت  
 بانفاقت آمده است و چون یاران سرپوشی از دست تقصیر نموده اند می گفته  
 می رسید که اندم و چنین بمیدان ایشان پرسیدیم که بگفت و میان در کجند  
 مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان است که لوح محفوظ است پیشانی یار سر  
 کونین ست و روسه آشکار چون حضرت خواجہ واقع زوجه آن عزیز را  
 شنوده اند پیش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بخوار خود  
 آورده اند و هر روز از و خبر می گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال و میداد  
 تا از زمین نظرات کثیر الہرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از آن  
 حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته اند و روز قلمه سلطان نیر و زینار  
 ذکرات بوسه رجوع و از مدوا و برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت  
 نامور است بدولت صفای سر و ذکر و دل و جذب و حضور می رسند و صید آن  
 زکیه و رحیمه جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز کردیم  
 بشرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بود است  
 ارباب طلب توجه نموده اند بعضی حاسدان زبان بملازمت انجناب  
 کشوده بوده اند و یوانه ابابکر نام از جمله هم پیرهای شیخ و رشوریده بود  
 آن دیوانه را شیخ نادید نموده از ملاست نشکنا و سگانه و از پر خاش  
 آن دیوانه در عریضه حضرت خواجہ عرس و لشکر ظاهر کرده اند حضرت خواجہ  
 پاک نظر قدس الله سره الاظہار ان رقیبه والارابه شیخ مرسل داشته اند  
 و دماغ خشک شہار که در باب شیخ ابابکر نموده بودید خواندیم این نوع چیزها  
 مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند  
 نام را و بچپاره که روزی چند سلوک طریق تصفیہ کرده باشد از کجا